

همراه با مترجم

My dear Molly

I have just received your letter with its proposal to come across the ocean to live with me. The same idea has occurred to other women. Put it out of your very inconsiderate head at once and forever, as they have had to. No woman shall ever live with me again in that sense.

I am a Great Man, living in dignified retirement in a village in a house which I have given to the National Trust to keep as a memorial of my life here with Charlotte and my death in a solitude which let nobody dare to profane. It is kept for me by a treasure of a stern Scottish house keeper who is quite indispensable to me. If you arrived and proposed to settle in for a single night she would leave me instantly; and our devoted Irish Catholic housemaid would follow her and make the house uninhabitable. The scandal in the village, the degradation to Literature, the insult to Charlotte's memory would be such that I should be justified in shooting you if there were no other way of preventing you from crashing my gates.

If you nevertheless try, it will not be necessary to shoot you; but the Irish maid will say "Not at home" ; and you will never see me or hear from me again.

مالی عزیز

نامه‌ات هم اکنون به دستم رسید. پیشنهاد کرده‌ای از آن سر اقیانوس بلند شوی بیایی با من زندگی کنی. این فکر به مغز زنهای دیگری هم خطور کرده است. این فکر را فوراً و برای همیشه از کله بی‌مغزت بیرون کن، همچنان که زنان دیگر کرده‌اند. محال است دیگر با زنی به آن معنی زندگی کنم. من "مرد بزرگی" هستم و در انزوایی آبرومندانه در روستا زندگی می‌کنم، در خانه‌ای که آن را به انجمن حفظ آثار ملی سپرده‌ام تا پس از مرگم بعنوان یادبود آن را حفظ کنند، یادبود زندگی من با شارلوت در این خانه و یادبود مرگ من در انزوایی که به هیچکس اجازه ندادم به آن بی حرمتی کند. امور خانه را یک پانوی سخت‌گیر اسکاتلندی اداره می‌کند که نعمت بزرگی است و وجودش برای من بسیار ضروری است. اگر روزی به این خانه بیایی و بخواهی حتی برای یک شب اینجا بمانی، او فوراً مرا ترک می‌کند و مستخدمه باوقای خانه هم که ایرلندی کاتولیکی است به دنبال او براه می‌افتد و بعد دیگر این خانه جای ماندن نیست. تو با آمدنت چنان آبروی مرا در دهکده می‌بری و ادبیات را به ابتذال می‌کشانی و به خاطره شارلوت اهانت می‌کنی که اگر راه دیگری برای جلوگیری از هجوم تو به خانه‌ام پیدا نکنم رواست اگر گلوله‌ای نثارت کنم.

اگر با این اوصاف باز هم بیایی ضرورتی ندارد دست به اسلحه ببرم؛ مستخدمه ایرلندی به تو خواهد گفت: "آقا منزل نیستند". و از آن پس دیگر نه مرا می‌بینی و نه از من خبری می‌شنوی.

در باره نویسنده و روش ترجمه:

قطعه فوق بخشی از نامه‌ای است از برنارد شاو نویسنده شوخ طبع ایرلندی که خطاب به یکی از دوستانش خانم مالی نوشته است. برناردشاو در طول عمر بلند خود چنان پرکار بود که فقط نامه‌های او به این و آن به چندین

مجله بالغ می‌شود. در اینجا نیازی به معرفی برناردشاو نیست، تنها ذکر یک دو نکته که در نامه به آنها اشاره شده کفایت می‌کند. شارلوت همسر برناردشاو که در این نامه از او یاد شده در سال ۱۹۴۳ در اواسط جنگ بدنیال بیماری طولانی درگذشت و برناردشاو که از داغ مرگ همسر و مصایب جنگ فرسوده شده بود از انزوای آپارتمان خود در لندن به انزوای خانه روستائیش پناه برد و تا پایان عمر در همانجا در تنهایی و انزوای زندگی کرد. او در سال ۱۹۵۰ در سن ۹۴ سالگی درگذشت.

نامه فوق زبانی ساده دارد و درک آن نیز ساده است اما در ترجمه همیشه آنچه ساده درک می‌شود ساده بیان نمی‌شود، همانطور که ساده‌نویسی از نطق نویسی شبه ادیبانه دشوارتر است. اما ترجمه این متن بخصوص چندان دشوار نیست. استعاره چندانی ندارد که در ترجمه حذف شود یا جایگزین شود. متن وضوح کامل دارد و نیازی نیست مترجم اطلاعات اضافی به متن بیافزاید. در ترجمه متن شوخ طبعی برناردشاو اساس و راهنمای کارم بود. بواسطه محاوره‌ای بودن زبان و نیز به دلیل شوخ طبعی نویسنده ترجمه‌های مختلفی از جملات و تعبیرات متن ممکن است. آنچه اهمیت دارد این است که مترجم تا حد امکان به متن وفادار بماند و ترجمه مثل اصل زبانی ساده، روان و یکدست داشته باشد.

مترجم اگر به روش ارتباطی نیز ترجمه می‌کند دلیلی ندارد بی‌جهت به خود آزادی بدهد و ترتیب و ساختمان تک تک جملات متن را در هم بریزد و در واقع هر جمله را به بیان دیگر (paraphrase) ترجمه کند. باید تا حد امکان به ساختمان جملات وفادار بماند. برای مثال به دو ترجمه جمله زیر از متن توجه کنید:

If you never the less try, it will not be necessary to shoot you.

۱- اگر با این اوصاف باز هم بیایی ضرورتی ندارد دست به اسلحه ببرم.

۲- اما اگر با وجود همه این حرفها تغییر عقیده ندهی و خیره‌سرانه دست به چنین کاری بزنی، لزومی ندارد که به خودم زحمت بدهم و تو را بکشم.

ترجمه دوم کار یکی از دانشجویان است. این ترجمه که بیان متفاوت جمله اصلی است نه کوتاهتر است و نه دقیق‌تر اگر مترجم به خود اجازه نمی‌داد هر جمله را بی‌آنکه ضرورتی ایجاب کند، ولو در چارچوب روش ارتباطی، به بیانی دیگر ترجمه کند و یا بی‌جهت به متن نیافزاید جمله فوق بوجود نمی‌آمد. در ترجمه این نامه تا حد امکان به ساختمان جملات وفادار مانده‌ام. ضمن آنکه هدفی آموزشی را نیز از این ترجمه دنبال می‌کرده‌ام. توضیحات:

... I have just received این جمله را نتوانستم به یک جمله ترجمه کنم در نتیجه آن را به دو جمله شکستم. فعل "بلند شوی" در متن اصلی وجود ندارد ولی عبارت "بلند شوی بیایی" در مقایسه با "بیایی" بیانی محاوره‌ای دارد و تأکید بیشتری را می‌رساند.

inconsiderate head. در فارسی صفت "بی ملاحظه" (معادل inconsiderate) معمولاً موصوف مشخص می‌گیرد و لذا نتوانستم برای ترکیب فوق معادلی دوکلمه‌ای پیدا کنم. اگر می‌خواستم کلمه "بی ملاحظه" را حتماً حفظ کنم باید به بیانی دیگر متوسل می‌شدم، مثل "این فکر را که نهایت بی‌ملاحظگی تو را می‌رساند فوراً...". بالاخره به معادلی نزدیک رضایت دادم هرچند که لاجرم در مقایسه با متن اصلی از تأکید و صراحت بیشتری برخوردار است. "کله بی مغزت".

No woman shall ever live. ترجمه تحت‌اللفظی این جمله معنایی ناخواسته و مغایر با مقصود نویسنده را به ذهن خواننده متبادر می‌کند. "دیگر هیچ زنی با من به آن معنی زندگی نخواهد کرد." اگر دیگر زنی به آن معنی با برناردشاو زندگی نخواهد کرد به دلیل میل و اراده برناردشاو است. قبلاً زنانی چنین پیشنهادی کرده‌اند. جمله را از

دید برنادرشاو نوشتم: "محال است دیگر با زنی به آن معنی زندگی کنم." retirement این کلمه معمولاً به معنی "بازنشستگی از کار دولتی" بکار می‌رود. ولی بنا بر اطلاعاتی که از زندگی برنادرشاو می‌دانیم و در مقدمه نیز به آن اشاره شده، در اینجا retirement به معنی زیر بکار رفته است:

secluded condition: withdraw from society or publicity

Great Man. مقصود برنادرشاو را از این عبارت که با حرف بزرگ هم نوشته دقیقاً درک نکردم. جایی هم اشاره‌ای به این دو کلمه نیافتم. شاید برنادرشاو با گفتن این عبارت، که احتمالاً نقل گفته دیگران در وصف اوست، اهمیت و احترامی را که دیگران برای او قائلند گوشزد می‌کند، همانها که شاو نمی‌خواهد پیش آنها بدنام شود. National Trust. از متن می‌توان حدس زد این اسم به چه چیزی اشاره می‌کند. با اینحال برای اطمینان خاطر به دایرةالمعارف بریتانیکا مراجعه کردم و در آن چندین پاراگراف توضیح یافتیم. بطور خلاصه National Trust نام کوتاه شده سازمانی دولتی در انگلستان است که وظیفه آن حفظ و مورد استفاده عموم قرار دادن ساختمانها و مکانهایی است که زیبایی طبیعی یا ارزش تاریخی دارند. از آنجا که سازمانی کم و بیش مشابه این سازمان در ایران وجود دارد آنرا به "انجمن حفظ آثار ملی" ترجمه کردم.

treasure. کلمه treasure در معنی مجازی وقتی به انسان اطلاق می‌شود به معنی زیر می‌باشد:

a person esteemed as rare or precious (Webster)

بدیهی است ترتیب کلمات در جمله اصلی عیناً در ترجمه فارسی حفظ نمی‌شود. از آن گذشته مایل بودم هرطور شده معادل این کلمه عبارت "نعمت بزرگ" را بیاورم چون در موقعیت‌های مشابه در زبان فارسی از این عبارت استفاده می‌کنیم. مثلاً می‌گوئیم: "داشتن پسر خوب (بامعلم خوب) نعمت بزرگی است." در نتیجه کلمه treasure را به یک جمله ترجمه کردم: "که نعمت بزرگی است...".

The scandal in the village.... این جمله کمی بلند و دشوار است و برای ترجمه آن نخست باید قالبی مناسب پیدا کرد. در عمل بدلیل بلند بودن جمله نخست بخش دوم جمله یعنی از I should be به بعد را ترجمه کردم و برای بخش اول دو سه قالب مختلف را آزمایش کردم تا بالاخره به قالب زیر رضایت دادم. در اینجا سه عبارت اسمی را به سه جمله تبدیل کرده و برای ایجاد انسجام بیشتر و نشان دادن ارتباط معنایی این جمله با جمله قبل عبارت "تو با آمدنت" را که بالقوه در جمله وجود داشت در ترجمه ظاهر کردم. در ضمن such that (چنان... که...) را نیز در ترجمه حفظ کردم. "تو با آمدنت چنان آبروی مرا در دهکده می‌بری و ادبیات را به ابتذال می‌کشانی و به خاطره شارلوت اهانت می‌کنی که اگر راه دیگری برای جلوگیری از هجوم تو بخانه‌ام پیدا نکنم رواست که گلوله‌ای نثار کنم." برخی از دانشجویان ترجمه برای کلمات معانی ثابت قائلند و برای مثال با دیدن کلمه justify ذهنشان از معادل "موجه بودن" فرارتر نمی‌رود و به دنبال احتمالات دیگر نمی‌گردند. معنی ماهیتی قابل انعطاف دارد و متن است که معنی را محدود و مشخص می‌کند. کلمه justify را با توجه به متن می‌توان "حق داشتن" یا "روا بودن" نیز ترجمه کرد. تعبیر "خورد کردن درب" که کنایه از ورود وحشیانه و بی‌اجازه است به نظرم تعبیری ناآشنا و غریب آمد. بجای آن از تعبیر "هجوم بخانه" استفاده کردم. در عوض عبارت "گلوله‌ای نثار می‌کنم" بجای shoot شوخ‌طبعی بیشتری را می‌رساند.